

بررسی تطبیقی ارسال مثل و امثال سائره در دیوان صائب تبریزی و متنبی

شهلا حاج طالبی*

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۱۹

سیدمحمد امیری**

تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۲۹

چکیده

متنبی و صائب دو شاعر بزرگ حکمت‌سرا می‌باشند و دیوان این دو، سرشار از مفاهیم عمیق حکمی و اخلاقی است؛ این مفاهیم با استناد به روابط فرهنگی دو زبان، دائماً بین شاعران عربی و فارسی در آمد و شد و تبادل‌اند. از آنجا که کثرت استعمال مثل و ارسال مثل در دیوان صائب و متنبی فراوان است و نیز با توجه به اینکه هر دو شاعر در حوزه امثال سائره شهره‌اند و در زمینه‌های حکمی و اخلاقی نیز اشتراکاتی دارند، این پژوهش سعی دارد امثال سائره و ارسال مثل را در دیوان این دو شاعر به صورت تطبیقی بررسی نماید و به این نتیجه برسد که صائب در بیان ارسال مثل و تمثیل موفق‌تر از متنبی عمل نموده است و این به دلیل بهره‌جستن وی از تمثیل و تشبیه و استعارات زیبا و بی‌بدیل در قالب اسلوب معادله است.

کلیدواژگان: امثال و حکم، دیوان شعر، مضامین مشابه، صائب، متنبی، سبک هندی.

مقدمه

امثال و حکم، عصاره فرهنگ ملی و سرآمد حکمت باستانی است که در عبارتی موجز و به تعبیر حافظ «به لفظ اندک و به معنی بسیار» آداب، منش و فطرت یک ملت را نشان می‌دهد. ضرب المثل‌ها از دل جامعه برخاسته و لا جرم در دل گویش‌وران می‌نشیند. به همین دلیل، یکی از آرایه‌های معنوی در ادب پارسی «ارسال المثل» یا «استعاره‌های تمثیلی» است و آن توسط شاعر یا نویسنده به امثال سائره یا کلمات قصاری است که به سبب روانی الفاظ و روشنی مفاهیم و معانی، در ذهن مخاطبان خوش نشسته باشند و در گفتمان‌های گفتاری و نوشتاری به کار روند.

«ضرب المثل» که در انگلیسی به آن Prover می‌گویند، معمولاً خلاصه تراش خورده و پرداخته شده یک «مثل» یا «تمثیل» Fable است که هم به معنی نمونه و نمودار، و هم به معنی داستان و افسانه است. واژه مثل در زبان عربی، از نظر ریشه لغوی، برگرفته از واژه عبری مَثَل Masal، و واژه حبشی مِثَل Mesel، واژه اکدی مثلوم Meslum، واژه آرامی متلا Matala (هم ریشه واژه مَثَل در پارسی) است. جارالله زمخشری از عالمان بزرگ و ادیبان نامدار ایرانی برخاسته از زمخشر خوارزم در جلد اول «کشاف» در تعریف مثل، گفته است که مثل در زبان عربی به معنی مِثَل (نظیر) است؛ و هنگامی که کلامی را بر سبیل تمثیل ذکر کنند، آن را مثل می‌خوانند و فایده آن، این است که از رهگذر تمثیل، شخص غایب همچون حاضر، امر مخیّل همچون محقق و شیء متوهم همچون متیقن در نظر مخاطب جلوه می‌کند. /بوهلال عسکری نیز در «جمهرة الأمثال» گفته است که استشهاد به امثال سائره، بر فخامت کلام می‌افزاید، سخن را در دل مخاطب بهتر جای می‌دهد. این دانشمند معروف علوم بلاغی در کتاب «الصناعتین»، امثله و تشبیهات «کلیله و دمنه» /ابن مقفع را استخراج و جمع‌آوری کرده است. سرانجام شریشی در «شرح مقامات حریری» مَثَل را چنین تعریف کرده است: «المثل عبارة عن تعريف لا حقيقة له في الظاهر وقد ضمن باطنه الحكم الشافية» یعنی مثل عبارت از داستانی ظاهراً غیرواقعی است که در بطن، متضمن پند و اندرز مفیدی باشد.

این تعریف، عیناً مساوی تعریف «فابل» در لاتین است:

A Fable is essentially a moral percept illustrated by a single example

یعنی مثل عبارت از یک مفهوم اخلاقی است که در لفافه داستانی توصیف شود.

خلاصه سخن آنکه اصطلاح مثل در ادبیات تازی و پارسی، دارای معانی متعددی است، از جمله مانند و شبیه، صفت، حدیث، گفتار شایع و رایجی که ضرب المثل شده باشد یا نکته حکمت آموزی که موجب پندگرفتن شود. همین معانی، عیناً از شواهد شعر و نثر پارسی مفهوم می‌شود، چنانکه مولوی گفته است:

حق، مثل‌ها را زند هر جا به جاش می‌کند معقول را محسوس و فاش
تا که دریابند مردم از مثل آنچه مقصود است، بی نقص و خلل
(مؤید منصور، ۱۳۶۱: ۴۱۸)

ریشه امثال سائره

دانستن ریشه مثل‌ها برای دریافت و درک کامل آن‌ها و کاربرد آن‌ها در موارد شایسته و متناسب، بایسته است. اصل و ریشه ضرب المثل ممکن است در کتاب‌های مقدّس یا حکایت‌های ادبی منشور باشد، و همچنین ممکن است در حکم آرایه «تضمین» باشد که در این صورت، شاعر بر سبیل عاریت، بیتی یا مصرعی را از شاعری نامدار، چاشنی شعر خود می‌کند و نوعاً آن بیت یا مصرع به اندازه‌ای مشهور است که شاعر متأخر از ذکر نام شاعر متقدّم، مستغنی است. البته این نیز ممکن است که خود شاعر مصرعی یا بیتی چنان نزدیک به ذهن مخاطبان بگوید که همان شعر، مکرر مورد استفاده و استشهاد قرار گیرد و حکم مثل سائره پیدا می‌کند. ما در اینجا سه مصرع از سه شاعر بزرگ پارسی‌گوی را به عنوان نمونه‌هایی از امثال سائره می‌آوریم:

الف. فردوسی شاعر بزرگ حماسه سرای ایران، گفته است:

فرستاده گفت ای خداوند رخسار «به دشت آهوی ناگرفته مبخش»
(فردوسی، ۱۳۷۸، ج ۲: ۱۱۳۸)

ب. سعدی أفصح المتکلمین نثر و نظم پارسی گفته است:

جمال در نظر و شوق، همچنان باقی است

«گدا اگر همه عالم بدو دهند، گداست»

(سعدی، ۱۳۸۱: ۱۱۶)

ج. حافظ پرجاذبه‌ترین غزل‌سرای ایرانی، گفته است:

«گره به باد مزین گرچه بر مراد رود» که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت

(حافظ، ۱۳۶۲: ۵۶)

ریشه امثال سائره را در ادبیات شرق در منابعی مانند «پنجه تنتره و مهابهاراتا» باید جست‌وجو کرد. «پنجه تنتره» مجموعه پنج بخشی داستان‌های هندی از زبان حیوانات است که آموزه‌های حکمت هندویی و اخلاقیات قدیم را در قالب تمثیل از زبان دو شغال (کلبله و دمنه) بیان می‌کند. کتاب‌های مقدس نیز از مهم‌ترین منابع امثال سائره است. ما به کتاب‌های مقدس ادیان دیگر نمی‌پردازیم و در اینجا، آن هم به اختصار تنها به امثال موجود در قرآن کریم، اشاره می‌کنیم؛ زیرا ورود جدی به آن مستلزم تألیفی مستقل است. در قرآن دو آیه وجود دارد که به طور صریح به امثال سائره مربوط می‌شود:

الف. ﴿وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ، نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (سوره ۵۹ / آیه ۲۱) یعنی «این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم تا اندیشه کنند».

ب. ﴿وَلَقَدْ نَضْرِبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾ (سوره ۳۹ / آیه ۲۷) یعنی «در این قرآن، از هر دری مثل زدیم تا مردمان آگاهی یابند».

امثال قرآنی، در ادب تازی و پارسی تأثیر چشمگیر داشته است. برای نمونه آیه ۴۱ سوره عنکبوت را در شعر عربی چنین آورده‌اند:

إنما الدنيا فناء لیس للدنيا ثبوت
إنما الدنيا كبيت نسجت عنكبوت

همچنین آیه ﴿لَيْسَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَسْعَى﴾ در اشعار بسیاری از شاعران بزرگ پارسی‌گوی، عیناً تکرار شده است که از باب شاهد مثال نمونه‌ای چند در اینجا می‌آوریم:

هست در تنزیل بر تصدیق این معنی دلیل

آیت «إِنَّ لَيْسَ لِلنَّاسِ إِلَّا مَسْعَى»

(مجیرالدین بیلقانی، ۱۳۷۲: ۱۳۹)

«لیس للناس إلا ما سعی»

قدر همّت باشد آن جهد و دعا

(مولوی، ۱۳۷۹: ۶۱۲)

«لیس للناس إلا ما سعی»

من طریق سعی می آرم به جا

(سعدی، ۱۳۸۱: ۳۰۲)

پیشینه پژوهش

درباره مثل‌های منظوم و کاربرد مثل در شعر «ارسال مثل» چندین کتاب و مقاله نگاشته شده است. هیچ‌یک از این کتاب‌ها به تحلیل و چگونگی کاربرد و نحوه استفاده شاعران از ضرب‌المثل‌ها اشاره‌ای نکرده‌اند. در حوزه ارسال مثل در شعر شاعران نیز سه کتاب مستقل نوشته شده است: «ارسال مثل در شعر حافظ» نوشته محمدی برازجانی (۱۳۷۴)؛ «ارسال مثل در شعر فردوسی» نوشته منصور مؤید (۱۳۷۶)؛ «ارسال مثل در مثنوی» نوشته منصور مؤید (۱۳۷۳).

به جز کتاب‌های یادشده چندین مقاله نیز در زمینه کاربرد ضرب‌المثل در شعر شاعران نگاشته شده که فاقد جنبه‌های تحلیلی است و تنها به ذکر نمونه‌هایی از ارسال مثل در شعر شاعران اکتفا شده است (ر.ک: ذوالفقاری، ۱۳۸۵: ۵۳-۷۷). در خصوص مثل و ارسال المثل در دیوان مولوی و متنّبی نیز، جداگانه و به صورت پراکنده، آثاری وجود دارد از جمله مرحوم جمال‌زاده نیم قرن پیش در مقاله «سیر و سیاحتی در مثنوی مولانا (امثال و حکم)» به شماری از این موارد اشاره کرده است. صاحب بن عباد، ادیب نام‌آور ایران در قرن چهارم، کتاب «الأمثال السائرة من شعر المتنّبی» را نگاشته است؛ این کتاب را به فارسی هم برگردانیده‌اند. در «یتیمه الدهر» بخش‌هایی به ارسال مثل در شعر متنّبی اختصاص یافته است (ثعالبی، ۱۴۰۳: ۲۴۵-۲۶۲). اما تا کنون اثری که به صورت مستقل به بررسی امثال سائره و ارسال المثل در شعر صائب و متنّبی (به صورت تطبیقی) بپردازد تألیف نشده است.

کثرت تمثیل و ارسال المثل در سبک هندی

از ویژگی‌های بارز این سبک کثرت استفاده از تمثیل و ارسال المثل است. در فنّ تمثیل، شاعر نخست مطلبی را در هر باب یا موضوعی که بخواهد دعوی می‌کند، سپس مثالی می‌آورد که از بس بداهت در معنی دارد، می‌تواند مانند دلیلی، دعوی او را اثبات کند یا علت آن را آشکار سازد یا به عنوان نظیر و عدیل آن معنی تلقی شود؛ مثلاً در سه بیت زیر از صائب تمثیل اوّل به قصد اثبات دعوی و تمثیل دوم به قصد بیان علت و تمثیل سوم از باب نشان دادن شبیه و نظیر است:

سهل مشمر همّت پیران با تدبیر را
کز کمال بال و پر، پرواز باشد تیر را
عالمی را کشت و دست و تیغ او رنگین نشد
تیزی شمشیر پاک از خون کند شمشیر را
ریشه نخل کهنسال از جوان افزون تر است
بیش تر دلبستگی باشد به دنیا پیر را

(صفا، ۱۳۷۶: ۵۳۹)

تمثیل مفهومی عام و کلی است که در مصراعی بیان شود و مصرع دیگر برای تأیید یا توجیه آن مثالی از امور محسوس یا مقبول عام بیاید؛ یعنی «حسن تعلیل» اما آوردن تمثیل همیشه برای بیان علت نیست، گاهی برای توضیح مطلب است، مثلاً صائب برای تصویر کردن حقیقت و مجاز «ماه آسمان» و «ماه در طشت آب» را مثال می‌آورد:

از ماه حقیقت روی صائب در مجاز آورده‌ایم

را دایم ز طشت آب می‌جوییم ما

(صائب، ۱۳۶۴: ۱۲۶/۱)

صائب در استفاده از ارسال المثل نیز سرآمد بود؛ و آن آوردن مثلی رایج است از آنچه میان خلق شهرت یافته و شاعر برای اثبات مدّعی خود یا بیان حال خویش در این گونه موارد از آن استفاده می‌کند. مانند:

مهر خاموشی حصاری شد ز کج‌بختان مرا

ماهی لب‌بسته را اندیشه از قلاب نیست

(صائب، ۱۳۶۴: ۹۷۰/۲)

یا نظیر این دو بیت از بیدل دهلوی:

مفلسان را مایه شهرت همان دست تهی است

تا به قید برگ بود از نی نوایی برنخواست

بی فنا نتوان به گُنه معنی اشیا رسید

آینه گر خاک گردد با دو عالم رو به روست

(خاتمی، ۱۳۷۱: ۲۲)

الهام از تجارب روزمره، اشخاص و اشیاء محیط

مهم‌ترین ویژگی و خصلت شعر این دوره نزدیک شدن زبان شعر به زبان محاوره‌ای مردم و ورود واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه‌ای است که به لحاظ عمومیت و گسترش شعر فارسی در طبقات مختلف مردم در شعر این دوره راه یافته است. «سخن صائب از نظر وسعت دامنه اندیشه و خیال و اشتغال بر مشهودات و تجارب شخصی او، دریایی بیکران است. دید تازه جوی او در هر منظره عادی مضمون ژرف شاعرانه‌ای می‌بیند و معنی‌های بیگانه را در زندگی آشنای دور و بر خود می‌یابد. کثرت اشعار و تنوع معانی و مضامین می‌رساند که او در همه عمر و در همه لحظه‌ها به شعر می‌اندیشیده و در شعر زندگی می‌کرده است» (ریاحی، ۱۳۵۵: ۲۹/۵). صائب نه تنها به زبان مردم زمانه خویش شعر می‌گفت، از آن مهم‌تر اینکه شریک غم و شادی مردم و سخنگوی اندیشه‌ها، خواست‌ها، دردها و آرزوهای آنان بود.

این خصوصیت سبک هندی اگرچه موجب سستی اشعار بسیاری از شاعران شده است و ارزش ادبی شعر بیش‌تر آنان را تا حد فراوانی پایین آورده، ولی از سوی دیگر فوایدی نیز داشته است که از آن جمله می‌توان باور نمودن زبان و ادبیات فارسی، رفع نقیصه پیچیدگی و تقعید، نفوذ شعر در جامعه، روی آوردن مردم به شعر و حفظ آن، بیرون آمدن شعر از انحصار درباریان و ... را برشمرد. مانند:

عالم از اهل سعادت یک قلم خالی شدست

زان همایون طائران ماندست مشتی استخوان

(صائب، ۱۳۶۴: ۳۱۰۰/۶)

این ویژگی در شعر شاعران سبک هندی نوعی ضرورت محسوب می‌شده است؛ زیرا آنان شعر را محصول قدرت و هنر خویش می‌دانند. مضامینی که از حالات روحی خود شاعر حکایت می‌کند، نکاتی که مربوط به وضع زندگی مردم عصر اوست و نکته‌هایی که از عقاید و عادات مردم زمانه او متأثر است. مانند:

اظهار عجز پیش ستمگر ز ابلهی است اشک کباب موجب طغیان آتش است

(صائب، ۱۳۶۴: ۹۶۲/۲)

صائب کودکی را می‌بیند که چند قلوه سنگ در فلاخن گذاشته، پرتاب می‌کند،
می‌گوید:

می‌توان دل را به آهی کرد از غم‌ها سبک

یک فلاخن می‌کند آواره چندین سنگ را

(همان: ۱۴۱/۱)

رودخانه‌ای می‌بیند که آب می‌چرخد و فرو می‌ریزد، گویی گودی در وسط آب پدید
آمده، چنانکه طبیعت آب است. شاعر آن گودی را به کاسه تشبیه می‌کند و می‌سراید:

بر کف دریا چو دیدم کاسه گرداب را

روشنم شد تنگ‌چشمی لازم جمعیت است

(مؤتمن، ۱۳۷۱: ۲۵)

صائب برای ابداع تصاویر پویا از مردم‌نمایی (Personification) استفاده می‌کند و آن
نوعی استعاره و مجاز است که به وسیله آن اشیاء و معانی انتزاعی را انسان فرض می‌کند
و اعمال و حرکات بشری را به آن‌ها نسبت می‌دهد؛ شاعر از حیوه که در بی‌آرامی معروف
است آرمیدن را سراغ می‌گیرد:

ز بی‌تابی چنان سررشته تدبیر گم کردم

که از سیماب می‌گیرم سراغ آرمیدن را

اشتراکات صائب و متنّبی در امثال سائره

متنّبی و صائب دو شاعر بزرگ حکمت‌سرا می‌باشند و دیوان این دو، سرشار از مفاهیم
عمیق حکمی و اخلاقی است؛ این مفاهیم با استناد به روابط فرهنگی دو زبان، دائماً بین
شاعران عربی و فارسی در آمد و شد و تبادل‌اند. علی‌رغم اینکه درون‌مایه حکم صائب،
عرفان و خدانشناسی است و با اقتدا به حافظ شیرازی به صورت نمادین بیان شده است و
درون‌مایه حکم متنّبی، قوت، قدرت و رسیدن به عزّت و بزرگی است. باز با این حال
اشتراکاتی بین حکم این دو شاعر مشاهده می‌شود که در نتیجه تجربه و سفرهای
طولانی آن دو است که در هر دو از بینش دینی و مذهبی، ریشه گرفته است. در این

بخش از پژوهش، حکم مشترک دو شاعر - به‌ویژه در موضوع دنیا - که در قالب امثال سائره بیان شده، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

دنیا و مضامین آن

دنیا از نظر دو شاعر فانی، گذرا و حيله‌گر است، به کسی وفا نمی‌کند، می‌دهد و سریع می‌ستاند، می‌فریبد، می‌گذرد. هر دو شاعر از دنیا به بدی یاد می‌کنند و نعمت‌های آن را به کسی متعلق نمی‌دانند؛ حتی اگر دنیا تمام وجود خود را به کسی ببخشد، چنین شخصی نباید امیدوار باشد؛ زیرا به زودی همه دارایی خود را از دست خواهد داد.

متنّبی:

أبدا تستردّ ما تهب الدنّ یا فیا لیت جودها کان بخلا

(متنّبی، ۱۴۲۳، ج ۳: ۱۳۰)

- دنیا همواره آنچه را می‌بخشد، بازپس می‌گیرد، پس ای کاش در بخشش خویش بخل می‌ورزید.

از نظر متنّبی دنیا می‌بخشد و بازپس می‌گیرد، متغیّر است، خوشی‌های او تیره و تار است، بعد از بقاء، فناء را به دنبال دارد، خوشی‌ها و ناخوشی‌های او قرین هم‌اند و کسی نمی‌تواند به او دلخوش باشد؛ پس چه بهتر که از همان ابتدا نبخشد.

صائب:

از تو باشد گر همه روی زمین از خود مدان

کآنچه داد امروز، فردا می‌ستاند روزگار

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۲: ۲۱۶۹)

از نظر صائب اگر دنیا تمام امکانات خود را به فردی ببخشد، باز هم نباید امیدوار بود و به نعمت‌ها دل بست؛ زیرا سرانجام همه را خواهد ستاند و به دیگری خواهد بخشید.

متنّبی:

بذا قضت الایام ما بین اهلها مصایب قوم عند قوم فوائد

(متنّبی، ۱۴۲۳، ج ۲: ۶۸)

- چه بسا روزگار، اینگونه در میان اهلش حکم می‌کند که مصیبت‌های یک قوم نزد قوم دیگر فایده‌بخش باشد.

از نظر متنّبی گاهی در دنیا اتّفاقی می‌افتد که گروهی را ناخشنود و عزادار می‌کند؛ در حالی که همین حادثه گروهی دیگر را مسرور می‌سازد.

مولانا نیز قریب به این مضمون را در «مثنوی معنوی» آورده است:

مر سگان را عید باشد، مرگ اسب روزی وافر بود بی جهد و کسب

(دامادی، ۱۳۷۱: ۱۰)

مرگ اسب باعث خوشحالی سگان است؛ زیرا روزی خود را بدون تلاش و زحمت به دست می‌آورند، خوشحالی یکی نتیجه اندوه دیگری است و این همان مفهوم موردنظر متنّبی است.

متنّبی:

سُبِقْنَا إِلَى الدُّنْيَا فُلُو عَاشِ أَهْلِهَا مُنَعْنَا بِهَا مِنْ جِيئِهِ وَ ذَهَابِهَا

(متنّبی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۵۰)

- به سمت دنیا شتافتیم، پس اگر اهل آن زنده می‌مانند؛ ما را از آمدن و رفتن در آن بازمی‌داشتند.

مقصود این است که قوام امر دنیا به این است که گذشتگان بمیرند تا آیندگان به راحتی زندگی کنند. از این رو مرگ، نعمتی بزرگ و قانون این دنیای فانی است.

صائب:

روزگار از تو و مرگ تو فراغت دارد شَطَّ نَمَانِدْ ز رَوْش، گَر تُو ز بَعْدَادِ

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۳: ۳۳۰)

صائب در این بیت، دنیا را به رود فرات در عراق تشبیه کرده است که پیوسته جریان دارد و اگر کسی بمیرد، این رودخانه همچنان جریان دارد و فارغ از مرگ آدمیان است. بنابراین از نظر هر دو شاعر در این دنیا قانونی خاص جریان دارد.

متنّبی:

وَمَنْ نَكَدِ الدُّنْيَا عَلَى الْحَرِّ أَنْ يَرِي عِدْوً لَهُ مَا مِنْ صِدَاقْتِهِ بُدٌّ

(متنّبی، ۱۴۲۳، ج ۱: ۳۷۵)

- از سختی‌های روزگار بر انسان آزاده این است که دشمنی را می‌بیند که باید با او دوستی کند.

صائب:

دنیا به اهل خویش ترحم نمی‌کند آتش امان نمی‌دهد، آتش پرست را

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۱: ۶۶)

در این بیت صائب «دنیا» را به «آتش» و «اهل آن» را به «آتش پرست» تشبیه کرده است. در وهله اول به نظر می‌رسد آتش به آتش پرست (دنیا به اهل آن) کاری ندارد. اما در حقیقت آتش، دشمن آتش پرست است و به او رحم نخواهد کرد و او را هیزم خود خواهد نمود، پس باید آتش پرست، از آتش دوری کند؛ اگرچه در ظاهر با او اظهار دوستی می‌کند و او را می‌پرستد.

مضامین مشابه در دیوان متنّبی و صائب (ارسال مثل و تمثیل)

متنّبی:

وإن تكن تغلب الغلباء عنصرها فان في الخمر معنی لیس فی العنب

(برقوقی، ۱۴۰۷، ج ۱: ۲۲۰)

اگرچه او یعنی خواهر سیف /الدوله از قبيله قدرتمند تغلب است، اما با فضایلی که دارد از آنان برتر است چه در باده انگوری رازی است که در انگور نیست (هرچند، آن را از همان انگور گرفته‌اند):

فان تفق الأنام وأنت فهیم فان المسك بعض دم الغزال

(برقوقی، ۱۴۰۷، ج ۳: ۱۵۱)

- اگر تو با آنکه از همین مردمی بر آنان تفوق داری، جای شگفتی نیست چه مُشک هم بخشی از خون آهوست اما در ارج و بها با خون آهو قابل قیاس نیست.

صائب:

در یتیم را چه شناسد صدف که چیست

سهل است اگر سپهر نداند بها مرا

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۱: ۱۰)

صائب در این بیت می‌گوید صدف، ارزش مروارید درونش را نمی‌داند، هرچند که در کنار هم هستند؛ بنابراین اگر روزگار (مجازاً مردم روزگار) قدر مرا نشناسد، جای شگفتی نیست. اگرچه مروارید و صدف هر دو ارزشمند و گران‌بها هستند، اما هیچ‌گاه صدف از نظر ارج و بها با مروارید برابری نمی‌کند.

هر دو شاعر برای بیان مقصود خویش از ارسال مثل استفاده نموده‌اند؛ با این تفاوت که در اینجا، متنّبی قوی‌تر ظاهر شده است؛ چراکه قدرت تمثیل (تشبیه‌سازی) او به مراتب نمایان‌تر است. لازم به ذکر است، ابیات فوق، ضرب‌المثل مشهور «قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری» را به ذهن متبادر می‌کند.

متنّبی:

لقد اصبح الجرد المستغیر اسیر المنايا صریع العطب

(برقوقی، ۱۴۰۷ ه، ج ۱: ۳۲۸)

- آن موش غارتگر اکنون خود اسیر مرگ گشته و به هلاک درافتاده است.

چنانکه مترجم دیوان متنّبی آورده (منوچهریان، ۱۳۸۲: ۴۴۵) بیت فوق با بیت زیر از مولانا بی‌مناسبت نیست:

زانک تو هم لقمه‌ای هم لقمه‌خوار آکل و مأکولی ای جان، هوش دار

(مولوی، دفتر ۵: بیت ۷۱۸)

البته این هر دو متأثر از آیات قرآنی همچون «وجزأ سیئه سیئه مثله» (شوری / ۴۰) و «لایحیق المکر السی الالباهله» (فاطر / ۴۳) و «ومن یعمل مثقال ذره شرایره» (زلزله / ۸) است که در امثال فارسی مانند «از مکافات عمل غافل مشو» و «دنیا آکل و مأکول است» (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱: ۱۵۸، و ج ۲: ۸۲۷) و ... تجلی یافته است.

صائب در بیتی، شبیه مضمون بیت متنّبی را آورده است:

ایمنی جستم ز ویرانی ندانستم که چرخ

گنج می‌خواهد به جای باج از ملک خواب

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۲۵)

صائب در بیت فوق بیان می‌دارد: من فکر می‌کردم که در این دنیا آسایش و قرار دارم و دنیا فقط آرامش و خواب برای من می‌خواهد، اما ندانستم که باج و بهای این ایمنی در

دنیا دادن گنج و ثروت است. «ملک خواب» در این بیت، اضافه تشبیهی است؛ یعنی دنیا به محلی برای خواب تشبیه شده. در واقع، گنج در ویرانه جای دارد؛ بنابراین ویرانه همین دنیاست و گنج، وجود آدمی. صائب می‌گوید: انسان همانند گنجی است که در دنیا(ویرانه) جای دارد، و فکر می‌کند که ویرانه جای خوبی است(به واسطه داشتن گنج)، اما نمی‌داند که این دنیایِ دون در برابر هر چیزی که می‌دهد، چیز دیگری می‌ستاند. دنیا به جای گرفتن باج از آدمی، گنج می‌خواهد؛ یعنی وجودش(جسمش) را از او می‌گیرد. بنابراین هم منتبئی و هم صائب، معتقدند که هر عملی در این دنیا، مکافاتی دارد که نباید از آن غافل بود. اما در این میان، صائب با ارائه تمثیلی تشبیهی و در قالب تشبیه مضمّر، مفهوم را گیراتر و اثرگذارتر، بیان نموده است.

منتبئی:

وشبه الشیء منجذب الیه وأشبهنا بدنیانا الطغام

(برقوی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۱۹۲)

- هر چیزی به همانند خود تمایل دارد و (بدین روی) فرومایگان ما به این دنیای دون بیش‌تر شباهت دارند.

گفتنی است اولاً همین بیت منتبئی را نیز از نمونه‌های امثال سائره و ارسال‌المثل دانسته‌اند(صاحب بن عباد، ۱۳۵۶: ۲۰؛ ثعالبی، ۱۴۰۳: ۲۶۱). ثانیاً بیت زیر از «مثنوی» هم به نوعی با مضمون فوق قرابت دارد:

با کبوتر باز کی شد هم نفس کی شود هم راز، عنقا با مگس

(مولوی، ۱۳۱۹، دفتر ۴: ۲۱۹)

صائب نیز معتقد است که هر چیزی باید با سازگار و هم‌جنس خود، ارتباط داشته باشد؛ همان‌گونه که اگر آب در روغن چراغ ریخته شود به خاطر هم‌جنس نبودنشان(آب و روغن)، چراغ شیون می‌کند و خاموش می‌شود، آتش نیز از هم‌نشینی با غیر از جنس خودش(آب و روغن و ...) به فریاد آمده، یا زبانه می‌کشد و یا خاموش می‌گردد.

صائب:

صحبت ناجنس آتش را به فریاد آورد آب در روغن چو باشد می‌کند شیون چراغ

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۷۷۸)

گفتنی است که صائب در بیان مفهوم خویش، با استفاده از تمثیلی قوی و زیبا، موفق‌تر از متنّبی ظاهر شده است؛ چراکه صائب مثال خویش را بسیار ظریف و دقیق و موشکافانه عرضه داشته، اما متنّبی به صورتی کلی‌تر و بدون بیان اجزای آن (مثل)، مفهوم را القا نموده است.

متنّبی:

صبراً بنی اسحاق عنه تکرماً أنّ العظیم علی العظیم صبور

(برقوقی، ۱۴۰۷، ج ۲: ۲۳۵)

- ای بنی اسحاق از روی بزرگی از او شکیبایی کنید؛ زیرا که مرد بزرگ بی‌گمان بر کار بزرگ (یا بر بزرگ مرد از دست رفته) شکیباست.

صائب:

مرد مصاف در همه جا یافت می‌شود در هیچ عرصه مرد تحمل ندیده‌ام

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۲۱)

صائب در اینجا بر این عقیده است که مرد میدان یا مرد کارزار در همه جا یافت می‌شود ولی مرد صبور و شکیبا (شکیبا بر سختی‌ها و مشکلات) کم‌تر پیدا می‌شود یا لااقل صائب چنین مردی ندیده است.

علی‌رغم اینکه متنّبی در بیت خود به صبر و بردباری و تحمل توصیه می‌کند و معتقد است که مرد بزرگ بر کار بزرگ صبور و شکیباست؛ صائب نه‌تنها در بیت فوق به شکیبایی تشویق نمی‌کند، بلکه هیچ مرد صبوری را نیز در هیچ کاری ندیده است. بنابراین ارسال مثل بکار رفته در بیت متنّبی تأثیرگذارتر از بیت صائب جلوه نموده است.

متنّبی:

وزارک بی دون الملوک تحرج إذا عن بحر لم یجز لی التیمّم

(برقوقی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۲۱۳)

- دوری از گناه، دیدار تو را از میان پادشاهان برای من (اختصاص داده است)، چنانکه هرگاه دریایی نمایان شود، تیمّم برای من شایسته نیست.

صائب:

تا بود مهر، ز مه نور گرفتن ستم است

به قدح دست مکن پیش خم باده دراز

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۱: ۳۱۴)

صائب و متنّبی در بیت‌های ذکرشده، این مضمون را در قالب ارسال مثل بیان می‌کنند که: «تا آب هست، تیمّم باطل است». چنانکه این مثل در فارسی، بسیار شهره است. باید گفت که تمثیل صائب به مراتب از تمثیل متنّبی، قوی‌تر و قابل ستایش‌تر است؛ چراکه صائب با استفاده از تمثیل و در قالب اسلوب معادله توانسته است با کلماتی چون «مهر، ماه» و «قدح، خم باده» بین دو مصرع تعادل و تناسب برقرار نماید و به همین دلیل، زیبایی و ظرافت بیت را دوچندان نماید.

متنّبی:

و من یکّ ذا فمّ مرّ مریض یجد مرا به الماء الزلالا

(برقوی، ۱۴۰۷، ج ۳: ۳۳۴)

- کسی که دهانی تلخ و بیمار داشته باشد، به همین جهت آب زلال را هم تلخ می‌یابد.

صائب:

وصال با من خونین جگر چه خواهد کرد

به تلخ کامی دریا، شکر چه خواهد کرد

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۲۲۶-۱۲۲۳)

یکی از ویژگی‌های شعر صائب این است که گاهی ممکن است در یک غزل، همه ابیات غزل یا بیش‌تر ابیات آن، دارای صنعت تمثیل یا ارسال مثل باشد.

متنّبی:

والذّ شکوی عاشق ما أعلنّا	الحبّ ما متع الكلام الألسینا
---------------------------	------------------------------

(برقوی، ۱۴۰۷، ج ۴: ۳۲۷)

- عشق آن است که زبان‌های (عاشقان) را از سخن گفتن بازمی‌دارد و لذّت‌بخش‌ترین شکایت عشق آن است که آن را آشکار کند.

صائب:

عشق بالاتر از آن است که پنهان گردد

شعله رعنا تر از آن است که خاموش کند

(صائب، ۱۳۸۳، ج ۲: ۱۱۷۸)

صائب بر این باور است که مقام و منزلت عشق بالاتر از آن است که پنهان شود؛ همان‌گونه که شعله آتش گدازنده‌تر از آن است که آن را خاموش کنند. بنابراین ویژگی بارز عشق، آشکار بودن و شعله‌ور شدن آن است، همان‌طور که متن‌بی نیز در بیت خود بیان کرده که لذت‌بخش‌ترین گلایه و شکایت عشق، إبراز عشق و هویدا نمودن آن است. هر دو شاعر تقریباً یک مضمون را یادآور شده‌اند، اما صائب با استفاده از اسلوب معادله توانسته است در بیان مفهوم مورد نظر خویش، موفق‌تر و ماهرانه‌تر از متن‌بی ظاهر شود. شبیه همین مضمون را صائب در بیتی دیگر نیز در قالب تمثیل بیان کرده است:

ناله دل کرد رسوا، عشق پنهان تو را نیست ممکن در بغل کردن نهران ناقوس را
(همان، ج ۱: ۳۲۳)

نتیجه بحث

ارسال مثل آن است که شاعر، مثل سائر یا عبارت معروفی را در مقام استشهاد در شعر خود به عاریه بیاورد، یا مصراعی بگوید که حکم مثل پیدا کند و در زبان محاوره رواج یابد. صائب تبریزی شاعر مشهور سبک هندی و متن‌بی شاعر بزرگ و پرآوازه عرب در میان شاعران فارسی و عرب‌زبان با آوردن تمثیل و ارسال مثل در شعر خود، زبانزد خاص و عام‌اند. از بررسی دیوان این دو شاعر، این نتیجه به دست می‌آید که هر دو شاعر در بیان مضامین حکمی - به‌ویژه در موضوع دنیا - دارای اشتراکاتی هستند که از بینش دینی و مذهبی آن دو سرچشمه می‌گیرد.

دیوان صائب شامل هفتاد و پنج هزار بیت است که ظاهراً در قالب غزل سروده شده است؛ اما در واقع غزل او چیزی جز پند و اندرز و حکمت و موعظه نیست. در حالی که دیوان متن‌بی پنج هزار و پانصد و هفتاد و پنج بیت دارد که تنها حدود سیصد و پنجاه بیت آن حکمت و پند است. حجم فراوان دیوان صائب و تلاش او در یافتن مضمون‌های

پیچیده و بکر، این فرصت را به او داده که مفاهیم و مضامین بیش‌تری را در اشعارش بیان کند و به توفیق مهمّی نیز در این عرصه دست یافته است. باید گفت، صائب در بیان ارسال مثل و تمثیل در اشعار خویش، موفق‌تر از منتبّی عمل نموده است و این به دلیل بهره‌جستن وی از تمثیل و تشبیه و استعارات زیبا و بی‌بدیل در قالب اسلوب معادله است.



کتابنامه

قرآن کریم.

- برقوقی، عبدالرحمن. ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶م، شرح دیوان المتنّبّی، بیروت: دار الکتب العربی.
- ثعالبی، عبدالملک محمد. ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م، یتیمه الذّهر فی محاسن اهل العصر، شرح و تحقیق مفید محمد قمیحه، چ ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- حافظ، خواجه شمس الدّین محمد. ۱۳۶۲ش، دیوان حافظ، تصحیح پرویز ناتل خانلری، چاپ دوم، تهران: خوارزمی.
- خاتمی، احمد. ۱۳۷۱ش، پژوهشی در سبک هندی و دوره بازگشت، تهران: بهارستان.
- دامادی، محمد. ۱۳۷۹ش، مضامین مشترک در ادب فارسی و عربی (شامل هزار مدخل)، تهران: دانشگاه تهران.
- دریاگشت، محمدرسول. ۱۳۷۱ش، صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، تهران: قطره.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۶۳ش، امثال و حکم، ۴ جلد (با صفحه شماره پیاپی)، چ ۶، تهران: امیرکبیر.
- دهخدا، علی اکبر. ۱۳۷۳ش، لغتنامه دهخدا، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- زرّین کوب، عبدالحسین. ۱۳۸۴ش، سیری در شعر فارسی، تهران: سخن.
- زمخشری، بی تا، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، جلد ۱، تهران: آفتاب.
- صائب تبریزی، محمدعلی. ۱۳۸۳ش، دیوان صائب، تهران: نشر علم.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۷۶ش، تاریخ ادبیات در ایران، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان.
- عسگری، ابوهلال. بی تا، جمهره الامثال، جلد ۱، قاهره: بی نا.
- عظیمی، صادق. ۱۳۸۲ش، فرهنگ بیست هزار مثل و حکمت و اصطلاح، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، دانشگاه مک گیل.
- العکبری، ابوالقواء. ۱۴۲۳ق/ ۲۰۰۳م، التّبیان فی شرح الدّیوان، تصحیح مصطفی السقاء، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- قهرمان، محمد. ۱۳۶۴ش، دیوان صائب تبریزی، تهران: سخن.
- گلچین معانی، احمد. ۱۳۸۱ش، فرهنگ اشعار صائب، چاپ سوم، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- منصور مؤید، علیرضا. ۱۳۶۱ش، ارسال المثل در مثنوی، تهران: امیرکبیر.
- منوچهریان، علیرضا. ۱۳۸۲ش، ترجمه و تحلیل دیوان متنّبّی، همدان: نور علم.
- مولوی، جلال الدّین محمد. ۱۳۱۹ش، مثنوی معنوی مولانا جلال الدّین محمد بلخی رومی با هفت کتاب نفیس دیگر، به تصحیح و مقابله و همّت محمد رضانی، تهران: کلاله خاور.

مقالات

- جمال‌زاده، سید محمدعلی. ۱۳۳۹ش، «سیر و سیاحتی در مثنوی مولانا(امثال و حکم)»، مجله یغما، س ۱۳، ش ۹ (پیاپی ۱۴۸)، صص ۴۳۹-۴۴۶.
- خانلری، پرویز. ۱۳۵۵ش، «صور خیال پویا در شعر صائب»، مجله سخن، شماره ۱۲.
- ریاحی، محمدمین. ۱۳۵۵ش، «صائب تبریزی»، مجله یغما، ج ۲۹.

